

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين

المعصومين و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين

اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتك يا ارحم الراحمين

بحثی که بود در تنبيهات استصحاب بود راجع به مسئله استصحاب صحت بود، اگر شک بکند چه به نحو شبهه حکمیه و چه به نحو شبهه موضوعیه که آیا فلان شیئی که الان هست یا به عنوان کلیش که شبهه حکمیه باشد یا در عمل خارجی آیا این قاطع نماز هست یا قاطع نماز نیست، آیا نماز را مثلاً باطل کرد، فرض کرد یک آهی گفت و شک کرد در این که نماز را باطل کرد یا باطل نکرد در این جا بنایشان به این است که گفته شده که استصحاب صحت اجزای سابقه بکند. بگوید قبل از این نماز صحیح بوده الان هم صحیح است، این اصطلاحاً اسمش شده استصحاب صحت، در کلمات اصحاب آمده، در کلمات اهل سنت هم آمده بنائاً للاجزاء السابقة. بحثی که در این جا در ضمن این تنبيه مطرح کردند این است که آیا استصحاب صحت معنا دارد یا استصحاب صحت معنا ندارد؟ البته در مبحثی که این جا مطرح شده مرحوم آقای نائینی و دیگران تفصیلی مابین شبهه حکمیه و شبهه موضوعی نگذاشتند چون ما فعلاً کتاب مرحوم نائینی را می خوانیم و مرحوم آقازیا هم همین طور لکن تعجب این است که مرحوم استاد متعرض نشدند. این دو بزرگوار حسب القاعده، استصحاب را در شبهات حکمیه جاری می دانند مثلاً اگر شک کردیم به نحو کلی التفات صورت، صورت را برگرداند نماز را باطل می کند یا نه، بدن برنگشت فقط صورتش را برگرداند، مقدار نود درجه، تماماً یمین و یسار، یکم بیشتر از یمین و یسار. اگر شک کردیم کسانی که استصحاب صحت کردند آن جا هم استصحاب صحت کردند گفتند تا این جا نماز درست بود یا اگر شک بکنیم قاطعیت دارد یا ندارد استصحاب صحت می کنیم برای اثبات عدم قاطعیت. مرحوم نائینی می گویند ما برای اثبات او به برائت تمسک می کنیم، شک می کنیم این مانع نماز هست یا نه، شک بین اکثر و اقل است در این جا برائت جاری می کنیم اما عده ای قبل از برائت استصحاب جاری کردند. آن نکته فنی این است که این استصحاب جاری می شود یا نه؟ طبق مبانی آقایان مثل مرحوم نائینی و آقازیا اشکال ندارد چون در شبهات حکمیه هم استصحاب را جاری می دانند اما آقای خوئی چون در شبهات حکمی کلیه

استصحاب را جاری نمی دانند خوب بود ایشان در این جا تفصیل را می دادند. به هر حال بنده برای این که این اشتباه پیش نیاید دارم عرض میکنم اول بحث است، این بحث بنابراین در پیش ما در جایی است که به نحو شبهه حکمیه جزئیة موضوعیه باشد، نمی داند آیا قهقهه ای از آن محقق شد این شبهه موضوعیه یا نمی داند این نمازی که الان خواند با این مقدار باطل شد یا باطل نشد، اگر به نحو شبهه حکمیه جزئیة باشد یا به نحو شبهه موضوعیه باشد این بحث به نظر ما محل دارد و إلا این بحث استصحاب در شبهات حکمیه کلیه شک در صحت بکند به لحاظ حکمیه کلیه بودن جاری نمی شود، آن حالا یک بحث است.

بنابراین که این خصوصیات را کنار بگذاریم وارد خود بحث بشویم که آیا استصحاب جاری می شود یا باید به اصول غیر محرز یعنی به برائت برگردیم یا احتیاط، چون عرض کردیم در مراتب استنباط، البته این ها بحثشان بیشتر در شبهات حکمیه هم هست، در مراتب استنباط اولاً بعد از امارات نوبت به اصول محرز می شود که عرض کردم کرارا مرارا بنا بر مشهور بین اصحاب ما در شبهات حکمیه منحصر در استصحاب است، ما اصل محرز در شبهات حکمیه غیر از استصحاب نداریم، اصالة اطهارة داریم که آن هم به نظر ما محرز است لکن مواردش خیلی کم است. فقط در طهارت و جایی که در طهارت یک شیء فی نفسه شک بشود نه شبهه حکمیه. دیگر اصولی که به درد شبهات حکمیه بخورد ندارد. ان شا الله در بحثی که در ذیل استصحاب خواهد آمد یک روایتی در باب قرعه است که شاید از آن استفاده بشود قرعه در مورد شبهات حکمیه هم بکار برده می شود لکن قابل قبول نیست به هیچ وجه من الوجوه، روایت را یا باید تاویل بکنیم یا رد علمش به اهلش. ان شا الله در محل خودش متعرض می شویم.

و اما در شبهات حکمیه کلیه فقط استصحاب است. اگر استصحاب بجهة من الجهات جاری نشد به اصول غیر محرز بر می گردد، یا احتیاط است یا برائت است، یکی از این دو تاست، حالا به لحاظ مورد برائت با احتیاط فرق می کند، به لحاظ مبنا هم فرق می کند. توضیحش بعد ان شا الله. این راجع به خود کیفیت بحث و روش بحث.

آیا این استصحاب جاری می شود یا نمی شود؟ مرحوم آقای نائینی اشکالشان این است که چون در اثنای عمل است صحت مال بعد از تمام عمل است پس استصحاب صحت در اثنای عمل نمی شود. دو تصویر برای استصحاب صحت در اثنای عمل هست:

یکی استصحاب صحت تاهلیه و یکی استصحاب بقای هیئت اتصالیه. این دو تا تصویر برای استصحاب شده است پس یکی استصحاب صحت تاهلیه که دیروز گذشت و دیروز توضیحش را دادیم. به این تقریب که بگوییم این اجزائی که من از نماز خواندم تا قبل از این التفات به صورت، این ها صحیح بود، صحیح یعنی صلاحیت داشت اجزای بعدی به این ملحق بشود و نماز درست باشد، تاهل به این معنا. اهلیت داشت یعنی این اجزا صلاحیت داشت و قابلیت داشت اگر اجزای دیگر به آن اضافه بشود نماز درست بشود، این را صحت تاهلیه می گویند، کلمه تاهلیه روی این مبناست.

مرحوم نائینی می فرمایند که این صحت تاهلیه چیزی نیست، اجزای سابقه چیزیش نشده به حال خودش محفوظ است، اجزای سابقه این صلاحیت داشت الان هم صلاحیت دارد، بحث سر صلاحیت اجزای سابق نیست، اجزای سابق را انجام دادم، یک عمل جدیدی آمده این عمل جدید موجب بطلان نماز است، کاری به صحت اجزای سابق ندارد، من تا فرض کنید رکعت دوم حمد را هم خواندم وارد قل هو الله نشدم، صورتم را برگرداندم، تا این جا درست بود الانش هم درست است. شک در صحت آن ها نداریم، صحت تاهلی آن ها نداریم. آن درست بود الانش هم درست است، بحث سر این است که این مقدار التفات نماز را باطل کرد یا نه، بحث به صحت آن ها ندارد، آن ها به اصطلاح همین قاعده ای که دیروز هم گفتیم الواقع لا ینقلب عما وقع علیه، یا عما کان علیه. اجزای سابقه صحت تاهلی داشتند الانش هم دارند، آن صحتش به هم نخورده است، چیزی که مشکل است این است که آیا این التفات به صورت نماز را خراب کرد یا نماز را خراب نکرد؟ پس صحت تاهلیه اصلاً جای استصحابش نیست چون شک در آن نداریم، آن صحتش که داشت الان مفروض است پس استصحاب صحت تاهلیه در اجزای سابق محلی ندارد. این یک برای اجزای سابق یکی استصحاب صحت تاهلیه هست که گفتیم و یکی استصحاب بقای هیئت اتصالیه است که گفتیم اگر بخواهیم اجزاء چون صحت اصطلاحاً مال بعد از عمل است، ما الان در اثناى عمل هستیم، اگر می خواهیم اجزای سابق را اثبات صحتش بکنیم که صحیح است یکی از این دو تا باید باشد، یا صحت تاهلیه است و یا بقای هیئت اتصالیه، صحت تاهلیه که گفتیم معنا ندارد چون در آن شک نداریم، من تا این جای نماز خواندم اجزای درست است، من در آن شک ندارم، اشکال این است که من صورتم، بدن نه، صورت من بیش از یمین و یسار

برگرداندم، آیا نماز باطل می شود یا نمی شود؟ این ربطی به صحت اجزای سابق ندارد و جای استصحاب صحت تاهلیه نیست و نکته ای برای این استصحاب وجود ندارد.

اما بقای هیئت اتصالیه، آیا می شود استصحاب کرد؟ گفته شده که بعضی از مرکبات که هستند چه اعتباری چه حقیقی، خود هیئت اجتماعی یک هیئت خاصی ایجاد بکند غیر از افراد، غیر از اجزاء. من این را کرارا عرض کردم ببینید الان در همین مقابل که دیروز هم همین مثال را زدم یک مقدار بادام هندی هست و یک مقدار هم توت. این ها را که پهلوی هم که گذاشتیم مثل این که جدا باشند فرق نمی کند، جدایش بکنید پهلوی هم بگذارید فرق نمی کند اما شما مقداری آجر را روی هم چیدید دیوار درست کردید، شما نمی شود بگویید آجر را هر جور روی هم بچینید دیوار می شود، این آجر باید برای تناسب معینی باشد تا یک دیوار بشود، اگر آجر ها را روی همدیگر بگذاریم دیوار نمی شود، مثل تپه می شود، دیوار هم که شد آجر باید هیئت داشته باشد، این هیئت اجتماعی، و لذا خوب دقت بکنید گاهی خود هیئت اجتماعی دارای ملاک است، ما در بحث مصلحت سلوکیه از این راه وارد شدیم که گاهی خود هیئت اجتماعی دارای ملاک است غیر از افراد. یکی از بحث هایی که الان در دنیای اقتصاد هم مطرح است عده ای معتقدند که ما در اقتصاد فقط دنبال این باشیم که افراد تک تک خوشبخت باشند، فرض کن ثروت داشته باشند، کاری به جامعه نداریم، هیئت اجتماعی امر واهی است، جامعه یک امر واهی است، وقتی در یک شهری ده هزار نفر زندگی می کنند همه شان وضع مالی شان خوب است، فرض کنید در دو هزار خانه همه خوب است این خوب است، دیگر رابطه ای مطرح نیست، این در بحث اقتصاد یکی از بحث های مهم است. در مقابل عده ای افراط کردند می گویند افراد مهم نیستند، هیئت اجتماعی مهم است، باز اصلا مهمش آن است و لکن انصاف این است که هر دو مهم اند، اگر بخواهیم منصفانه نگاه بکنیم شما فرض کنید دیواری درست بکنید بهترین آجر را بگذارید یکیش جلو و یکیش عقب، صاف در نمی آید، دیوار نیست که قابل اعتماد باشد، قابل استفاده باشد. ببینید صاف بودن مال هیئت اجتماعی است، مال مفردات نیست. مال آجر نیست، یک حکمی هست برای هیئت اجتماعی که خود جامعه و خود هیئت اجتماعی باید خوشبخت باشد غیر از خوشبختی ای که افراد دارند. خود هیئت اجتماعی را هم در نظر می گیرند. ما در بحث امارات عرض کردیم اینی که آقایان

گفتند چیزی که حجت نیست چطور حجت قرار می دهند، خبر واحد یا ظنی یا فلان. ما آن جا عرض کردیم مفهوم حجیت چون تابع قانون است، شما فرد باشید و قانون نداشته باشید حجیت معنا ندارد. قانون هم تابع هیئت اجتماعی است یعنی در قانون جامعه را در نظر می گیرند لذا مفهوم حجیت خودبخود یک مفهوم اجتماعی است، مفهوم فردی نیست، شما در غاری که تنها زندگی می کنید نمی توانید بگویید فلان خبر برای من حجت است چیزی نداریم، التزامی نداریم، تعهدی نداریم لذا این بحثی که آقایان مطرح کردند حجیت قطع ذاتی است عرض کردیم فی نفسه درست نیست، حالا آن راه هایی که مرحوم آقای اصفهانی رفتند نمی خواهیم بگوییم. اصلاً گفتیم فی نفسه درست نیست، احتیاج به مقدمات ندارد چون اگر بنا شد حجیت یک پدیده اجتماعی باشد طبیعتاً نمی تواند ذاتی باشد، از یک اجتماع تا اجتماع دیگر عوض بشود، اصلاً معنا ندارد ذاتی بودن برای یک چیزی که پدیده اجتماعی است مثلاً راست بودن دیوار این یک پدیده ای برای دیوار است، این در هر چیزی که نیست، بله اگر مفردات و اجزای تشکیل دهنده آن ها هم درست نباشند ولو دیوار صاف صاف هم باشد دیوار خوبی نیست مثل این که انسان بلانسبت خاکستر بگیرد شکل آجر درست بکند، این ها را پهلوی هم بچینند، ممکن است یک دیوار خیلی صافی هم در بیاید اما تمام این آجرها خاکسترنند، ارزش وجودی ندارند. عده ای از جوامع الان در اقتصاد مثل همین اقتصاد سوسیالیستی این جوری است، آن ها آن هیئت اجتماعیشان می گویند قشنگ است، یک تساوی در جامعه ایجاد کرده است اما مفردات وضعیت خیلی خراب است، مفردات جامعه وضع خرابی دارند لذا عرض کردیم اگر ما باشیم و عقل سلیم و عقل عملی، در امور اجتماعی هر دو را باید مراعات کرد لذا ما آمدیم در مثل حجیت، این آقایان این بحث را دارند که اگر شما گفتید خبر زراره حجت است خبر داد و خبرش خلاف واقع بود مثلاً گفت گوشت خرگوش حلال است در واقع هم حرام بودف این جا مفسده پیدا می شود چون خبر است و این مفسده مثلاً منشا می شود، همان اشکال این قبه که بگوییم خبر حجیت نیست، ما آن جا توضیح دادیم که وقتی خود گوشت خرگوش را حساب بکنیم یک مصالح دارد، گوشت خرگوش را در جامعه، حکم گوشت خرگوش در جامعه شیعه که در کوفه زندگی می کند یا ما که الان از دوران امام معصوم دور هستیم و دسترسی نداریم اعتماد بر خبر زراره می کنیم این اعتماد یک حالتی ایجاد می کند، این اشکال مرحوم نائینی و آقای خوئی و دیگران که ما مصلحت سلوکی

.....

را تصویر نمی کنیم. به مرحوم شیخ انصاری اشکال کردند چون سلوک غیر از مسلوک نیست، سلوک یعنی چه؟ یعنی شما مثلاً می گوئید گوشت خرگوش حلال است، سلوک یعنی گوشت خرگوش را می خوریم، سلوک خبری یعنی سلوک اماره حجت، این است که گوشت خرگوش در واقع هم حرام بود مفسده داشته، سلوک غیر از مسلوک چیزی نیست، این اشکال معروف آقای خوئی و آقای نائینی و دیگران به مرحوم شیخ انصاری است. ما در آن جا عرض کردیم سلوک در هیئت اجتماعی است مسلوک در خصلت فردی است، این دو تا با همدیگر فرق می کنند یعنی گوشت خرگوش فی ذاته یک حالت دارد، این گوشت خرگوش که می آید در یک جامعه ای که محدودیت دارد گرفتاری دارد، سختی دارد، امکان وصول به امام نیست، در شرایط معینی نه در هر مورد. این جا به خاطر اعتماد بر خبر زراره که اصطلاحاً ما به آن مصلحت تسهیل می گوئیم، این مصلحت تسهیل مصلحت اجتماعی است، این خودش یک مصلحت اجتماعی است.

پس بنابراین خوب دقت بکنید ما اجزاء و مرکبات که داریم گاهی اوقات هیئت ترکیبیش اثر خاصی ندارد، مثل همین یک مشت گندم با یک مشت جو را با هم مخلوط بکنیم، اثر خاصی بر هیئت اجتماعی نیست. یک دفعه است که هیئت اجتماعی اثر دارد، موضوع اثر است، اصلاً ملاک می شود، معروض ملاک است، مصلحت به آن تعلق می گیرد، مفسده به آن تعلق می گیرد، به آن هیئت اجتماعی تعلق می گیرد، می گوئیم این دیوار صاف است، این دیوار کج است، به این دیوار می شود اعتماد کرد، به این یکی نمی شود اعتماد کرد، خود هیئت است، آجرهایش که فرق نمی کند دیوار کج باشد یا صاف باشد آجرهایش فرق نمی کند، اجزایش که فرق نمی کند، آن هیئت اتصالیش فرق می کند و لذا مرحوم نائینی می فرماید عده ای آمدند گفتند ما در خصوص نماز در عبادات قاطع داریم، اما در مثلاً صوم ما مثلاً قاطع نداریم و قاطع به این معناست که مقنن می آید برای این مرکب یک هیئت اتصالی غیر از اجزا فرض می کند مثلاً شما در باب صوم امساک کل آن ما بین الحدین است، از فجر تا غروب یا تا مغرب، این امساک و این ما بین الحدین کل عام صوم است. یک هیئت اجتماعی دیگر ندارید، هیئت اتصالی ندارد، یک رابط ندارد. از آن لحظه اول امساک است تا این لحظه آخر. اصطلاحاً این را چه می گویند؟ مثلاً بین طواف بگوئید هفت تا دور باید بچرخید، بین این هفت تا باز یک هیئت فرض نکرده

است و لذا خوب دقت بکنید هر وقت در هیئت اتصالی شک بکنید اصل عدمش است چون هیئت اتصالی در امور اعتباری یک امر زائد بر اعتبار اجزاء است یعنی اگر آمد گفت هفت دور بچرخید. این هفت دور آمد یک خصلتی را که جامع این هاست مثل یک چیزی که این ها را جمع بکند در نظر گرفت می شود هیئت اتصالی، اگر در نظر نگرفت اجزا می شود، یک بحثی است که در خصوص نماز شارع آمده این هیئت اتصالی نماز را، اصطلاح دیگر دارند جزء می گویند مثل شرط، در مقابل شرط اجزای نماز رکوع هست، سجود هست، قرائت هست، یک جز صوری دارد یعنی یک جز صوری دارد، صورت است نه این که جز حسی باشد و مادی باشد مثل رکوع. یک جزء صوری دارد، این مجموعه اجزاء باید با هم متصل بشوند.

پرسش: همان ترتیب است؟

آیت الله مددی: غیر از ترتیب است، یک نوع هیئت باید حاصل بشود که این ها را باید با همدیگر جمع بکند، طبعاً اگر ما شک کردیم شارع در کجا اعتبار کرده است اصل عدمش است، خود این هم دلیل می خواهد، خود این دلیل به این معنا ما باید دلیل داشته باشیم که شارع هیئت اتصالی را درست اعتبار کرده است. این ها یک بحثی دارند که ما دلیل داریم که در نماز شارع یک هیئت اتصالی اعتبار کرده است، کار این هیئت اتصالی این است که اگر انسان آن را انجام داد آن اصلاً نماز را، هیئت نمازی را از بین می برد ولو اجزای نماز هم باشد. ولو اجزای نماز هم باشند آن هیئت نماز را از بین می برد یعنی کاری که آن می کند آن هیئت نمازی را از بین می برد و لذا اگر ما مثلاً من باب مثال در اعمالی که تا رکعت دوم انجام داده است یک التفات کرد، این التفات در حقیقت اگر باشد به اصطلاح آقایان قاطع است، قاطع به این معنا که آن هیئت اتصالی را قطع می کند. اگر هیئت اتصالی را قطع کرد نتیجه اش این است که اگر شما هم نماز را ادامه بدهید نماز باطل است چون اتصال اجزا پیدا نمی کند، این به منزله یک روح حاکم بر اجزاء است پس اگر شما شک کردید التفات به وجه یعنی فقط صورتتان را برگردانید آیا این قاطع هست یا نه، استصحاب بقای این هیئت اتصالی می کنید، می گویند تا این جا هیئت اتصالی بود نمی دانیم آیا این التفات به وجه قاطع هست یا نه، استصحاب بقای هیئت اتصالی می کنیم. روشن شد؟ پس هیئت اتصالی، نکته استصحاب این است که هیئت اتصالی خودش یک امر اعتباری است. چون خودش یک امر

اعتباری است امر به آن تعلق می گیرد و چون امر اعتباری است می شود استصحاب کرد، هیئت اتصالی جز امور خارجی نیست مثل این عینک من نیست، هیئت اتصالی هم اعتبار است چون اعتبار است شک می کنیم که آیا شارع مقدس آن اعتباری که به اسم هیئت اتصالی کرده است برداشته شد با التفات یا نه؟ استصحاب می کنیم و این حکم شرعی هم هست، موضوع خارجی هم اصلا نیست. آن هیئت اتصالی و بقای آن هیئت را، البته آن هیئت موضوع هست اما حکم به آن خورده است، می گوییم این هیئت اتصالی محفوظ است موضوع ذی اثر است. این هیئت اتصالی محفوظ است شما بقیه اجزای نماز را انجام بده نمازت درست است، روشن شد؟ پس این استصحاب، استصحاب هیئت اتصالی است، یک.

دو: این مبنی بر این است که در نماز از لسان ادله بگوییم شارع هیئت اتصالی را اعتبار کرده است و نماز همچنان که باید دارای رکوع و سجود باشد دارای این جزء صوری هم باید باشد، دارای هیئت اتصالی هم باشد، هم رکوع می خواهد هم سجود می خواهد، هم حمد می خواهد، هم تکبیرة الاحرام می خواهد، هم هیئت اتصالی می خواهد، جز صوری می خواهد و همچنان که امری که به صلوة است تعلق گرفته به رکوع و سجود چون می گویند امری که به کل باشد متعلق به اجزاء می شود، این جا هم امر به این تعلق گرفته است یعنی اعتبار هم به این هیئت اتصالی تعلق گرفته است پس اگر گفت لا تلتفت فی الصلوة بوجهک فإنه یقطع الصلوة مثلا، این معنایش این است که التفات به وجه، صورت نماز و هیئت نماز را بر می دارد، حالا اگر دلیل نداشتیم که این مطلب هیئت را بر می دارد یا نه در شبهات حکمیه یا در خارج، کاری از این صادر شد نمی داند که آیا نمازش از بین رفت یا نه، مخصوصا گاهی می شود که آدم در اثنای نماز شک می کند می گوید نمازم تمام شد بعد رساله را نگاه می کنم، این باز یک فرض دیگر مسئله است آن اشکال این است که به نیت مضر است، این یک اشکال دیگر دارد. نگاه هم بکند بگوید بعد از نماز نگاه می کنم که این کار مبطل صلوة بود یا نه، این هم در حالات نماز برای انسان پیدا می شود. این اشکال فقط استصحاب نیست، این جا عده ای اشکال کردند که این جا نیت صلاتیش متزلزل می شود چون دارد می گوید من فعلا تمام می کنم بعد نگاه بکنم این مضر هست یا نه. البته خب عده ای هم اگر حوایش عروه را نگاه بکنید می گویند نه، این نه این که نیت را متزلزل نمی کند بلکه محکم تر هم می کند یعنی این می

خواهد بگوید جزما در نمازم، آن نیت جزمیش برای نماز جزمی تر می شود. چون با احتمال این که نماز درست است نماز را ادامه می دهد نه این که تزلزل در نیت می آورد، نیت را تقویت هم می کند، محکم تر می کند که من حتما در نمازم چون با احتمال این که این نماز صحیح باشد بعد رساله را نگاه بکند یا روایات را ببیند که نماز صحیح است حکم به صحت نماز.

حالا به هر حال من وارد فروع این بحث فقهیش نمی شوم. این بحثی که در این جا شد.

پرسش: مرکب که اجزاء دارد اصل بر هیئت اجتماعی و هیئت اتصالی بودن نیست؟

آیت الله مددی: نه، اگر امر آمد که اجزاء آمده است اصل همین است که همان اجزاء باشد. این که من یک چیز زائدی هم حساب کردم این دلیل می خواهد

پرسش: با هم است دیگر، وقتی مرکب شد و اجزا شد اجزا با هم می شود

آیت الله مددی: یعنی اجزا به این معنا گفت نمازی که رکوع و سجود و مثلا تکبیرة الاحرام. یک چیز دیگری هم هست که این ها باید دارای یک نسق باشد، مثل یک روح حاکم بر آن ها باشد، این احتیاج به دلیل دارد، این نکته می خواهد.

البته من دیروز راجع به. نمی دانم این ضبط هم شد، ایشان مرحوم نائینی یک عبارت دارند که این راجع به این.

بعد مرحوم نائینی در این بحث وارد بحث می شود، البته اگر یاد آقایان باشد در احکام وضعیه عرض کردم در اصطلاحات اهل سنت در اصول احکام وضعیه را دو تا نوشتند، شرطیت و مانعیت، اصولیین ما بعد ها یواش یواش جزئیت را هم اضافه کردند، قاطعیت را هم اضافه کردند، این قاطعیت به این معناست بلکه بعضی ها رافعیت را هم اضافه کردند، شبیه قاطعیت است، حالا آن نکته فنیش جای خودش است. غرض به هر حال اما در میان کلمات اهل سنت، قاطعیت نیست. مانعیت و شرطیت، جزئیت هم نیست، یک توضیحی هم سابقا دادیم. به هر حال می خواستم یادآوری بحث سابق هم در ذهن آقایانی که تشریف داشتند بشود.

آن وقت بحث سر این است که مرحوم نائینی می خواهد بگوید اگر به مجرد این که آمد که در نماز قهقهه نکن فإنها تقطع الصلوة این معنایش این نیست، این مجرد این نهی معنایش این نیست که من هیئت اتصالی اعتبار کردم، لازمه اش این نیست چون هیئت اتصالی

.....

که در روایت نیامده، آقایان می گویند عمده دلیلشان در این که هیئت اتصالی داریم در این است که در روایت دارند تقطع الصلوة، القهقهة تقطع الصلوة، پس تقطع یعنی یک چیزی را فرض کردید، یک طنابی را فرض کردید که این آمد آن را قطع کرد، پس از این کلمه تقطع در می آوریم که هیئت اتصالی است، مرحوم نائینی میگوید نه ملازمه ای ندارد، شاید مراد از تقطع الصلوة یعنی ابطال صلوة می کنید یعنی قهقهه نمازت را باطل می کند، قطع به معنای باطل کردن یعنی اگر شما مجموعه اعمال نماز را هم درست انجام بدی قهقهه که در وسطش بیاید این نماز باطل است. از این در نمی آید که حتما هیئتی را هم اعتبار کردید و از این نهی مرحوم نائینی تعبیر به نهی غیری کرده است، من دیروز گفتم نواهی غیری و نواهی ضمنی، البته این جا می شود گفت مراد ایشان از نواهی غیری ضمنی باشد که خیلی بعید است مرادش نهی ضمنی باشد، احتمال دارد لکن ظاهرا مرادش نهی ارشادی باشد چون دیروز من عرض کردم آقایان یک اصطلاحی دارند که اوامر و نواهی ای که به اجزاء می خورد، امر به اجزاء می خورد، نواهی به قواطع می خورد، این اوامر و نواهی حمل بر مولویت نمی شوند، توش مولویت ندارند، حمل بر ارشاد می شوند. اگر گفت لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه معنایش این است که مثلا در لباسی که از پوست ما لا یوکل لحمه گرفته شده یا از موی او یا از پشم او یا از کرک او، وبر یعنی کرک، از وبر او گرفته شده باشد این نماز حرام است که اگر شما نماز خواندید عقاب می شوید، نه این نماز باطل است، ارشاد به بطلان است پس اگر آمد گفت در نماز قهقهه نکن، لا تضحک فی الصلوة ببینید این ارشاد به چیست؟ این که امر مولوی که نیست، البته من عرض کردم ظواهر عبارت قدمای ما امر مولوی است، در ارشادیتش بحث کردند اما الان کلمات اصولیین متاخر ما مسلم گرفتند امر ارشادی است، مولویت را گفتند ندارد. حالا این بحث را چند دفعه چون اشاره کردم دیگر الان وارد این بحث نمی شوم، انصافا به لحاظ بعضی از روایات ولو سند ندارند شاید مولویت از توش در بیاید یعنی شاید در بیاید که اگر انسان در پوست غیر ماکول نماز خواند ولو بعد نمازش را اعاده کرد همان نماز خواندن در پوست غیر ماکول خودش یک عقوبتی دارد، خودش گرفتاری دارد، مولوی یعنی عقوبت، ارشادی یعنی عقوبت نمی آورد. اگر احکام جزائی بود می شود مولوی ولی اگر نبود ارشادی می شود. خوب دقت بکنید مراد نائینی. ارشاد در نماز نخذ، قهقهه نکن، تقطع الصلوة، این ارشاد، ارشاد به چه؟ ارشاد به این که این

موجب بطلان نماز است، ارشاد یعنی بیان، یا ارشاد به این که نماز هیئت اتصالی دارد. مراد نائینی را خوب دقت بکنید، اگر قهقهه کردید نمازتان باطل، سلمنا، نمی گوید اگر قهقهه کردید شلاق است و روز قیامت عقوبت دارد، مولوی نیست، می شود ارشاد. نکته فنی روشن شد؟ ارشاد به چه؟ ارشاد به این که این مانع نماز است و نماز باطل می شود یا اضافه بر این ارشاد به این که نماز هیئت اتصالی دارد. مرحوم نائینی می خواهد بگوید دومی در نمی آید اولی در می آید، روشن شد؟ ارشاد به بطلان نماز در می آید اما ارشاد به هیئت اتصالی در نمی آید، مفاد این نیست که نماز هیئت اتصالی دارد لذا گفته:

فإن مجرد تعلق النواهی الغیری بمثل الالتفات لا تلتفت فی صلو تک لا یدل علی أن ما وراء الاجزاء. دقت کردید؟ لا یدل یعنی ارشاد، ما وراء الاجزاء الخارجية مثل رکوع و سجود

أمر وجودی

این جا امر وجودی چاپ شده است، در این دو صفحه تقریرات این نصب و رفع خیلی خراب شده است، غالبا مرفوع آورده که این ها منصوب اند، حالا من منصوبش را می خوانم ولی مرفوع چاپ شده است

من ما را ندیدم، درست است، من خیال کردم وراء چاپ کرده است، چون ما آمده رفعش درست است اشکال ندارد. بعضی جاها ما ندارد آن جا رفعش اشکال دارد اما این جا که من اشکال کردم رفعش اشکال ندارد. بعضی جاها ما ندارد، این جا ما دارد

ما وراء الاجزاء الخارجية امر وجودی آخر یسمی بالجزء الصوری بحیث یكون فعلا للمكلف أو فعلا مسببا لتولیدیا له

این سوال پیش می آید این هیئت اتصالی ماهیتا چیست؟ این هیئت اتصالی را مگر نمی گوئید جز صوری است؟ آیا این هیئت اتصالی از قبیل رکوع است، رکوع را به اصطلاح فعل مباشر و فعل مکلف می گویند، افعال مکلف می گویند، خب انسان رکوع می کند، سجده می کند، قرائت می کند، یا از قبیل احراق است، احراق را اصطلاحا می گویند فعل تسبیبی، فعل تولیدی، این جزء صوری یا خود انسان آن را ایجاد می کند به آن امر می خورد یا اگر خود انسان ایجاد نمی کند منشا است یعنی آنی که موجب آن است ایجاد می کند. دقت کردید؟ انصافا نائینی این مطلب را با دقت فرموده است، ممکن است از قبیل مثلا می گوید لا تحرق الورقة، ورقه را

نسوزان، شما را که ورقه را نمی سوزانی، شما ورقه را در آتش می اندازی آتش می سوزاند. اصطلاحاً جایی که انسان سبب را ایجاد می کند به آن فعل تولیدی می گویند، فعل تسبیبی. سوال این است که آیا این جز صوری از قبیل رکوع است، آن فعل مباشر است انسان رکوع انجام می دهد یا از قبیل سوزاندن ورقه است، احراق است، ایشان می گوید چه این باشد و چه آن باشد،

سواء كان فعلاً للمكلف مثل ركوع یا مسبباً لتوليد یا جز فعل تسبيبي یا توليدي باشد. مثل سوزاندن ورقه. سوزاندن ورقه جز افعال تولیدی است، افعال تولیدی به این معناست که شما خود فعل را ایجاد نمی کنید، سببش را ایجاد می کنید ولو به شما هم نسبت می دهند مثلاً می گویند ورقه را نسوزان، شما که ورقه را نمی سوزانید ورقه را در آتش می اندازید، شما سبب را ایجاد می کنید. ورقه را در آتش می اندازید آتش می سوزاند. لذا ایشان می گوید ممکن است این جزء صوری چیزی باشد که مستقیماً به فعل انسان یعنی ای انسان تو باید این هیئت اتصالی را ایجاد بکنی مثل این که باید رکوع بخوانی، چطور رکوع را ایجاد می کنی؟ چطور سجود را ایجاد می کنی؟ احتمال دوم دارد که بگوییم نه این هیئت اتصالی قابل ایجاد است، مثل رکوع و سجود نیست، آدم وقتی که اجزای نماز را پشت سر هم آورد شرایطش هم مراعات کرد مانع و قاطعی هم در وسط نیاورد از این در می آید عنوان صحت، اتصال در می آید، هیئت اتصالی از این در می آید. صاف بودن دیوار چیزی نیست، آجر چیدن چیزی است، صاف بودن دیوار به این است که این آجرها را به یک ترتیبی می گذارد بعد می گوید این دیوار صاف است، خود صافی دیوار فعل شما نیست، مسبب تولیدی است، آجرها را به یک نحو خاصی پهلوی هم بگذارید صافی در می آید. مرحوم آقای نائینی می خواهد بگوید این جز صوری یا فعل است یا از مسببات تولیدیه است، فعل باشد مثل رکوع، مسببات تولیدی و افعال تولیدی باشد یا باز تسبیبی باشد مثل سوزاندن ورقه، این جزء صوری خصلتش این است که خودش فعل نیست، شما اجزای نماز، شرائط نماز، همه را با هم انجام بدهید، قاطع در وسط آن ها نیاورید، این جا از این جهت می آید هیئت اتصالی است، این هیئت و این جزء صوری پیدا می شود، شما آن ها را که انجام دادید این جز صوری خودش پیدا می شود مثل انداختن ورقه در آتش، مراد مرحوم نائینی روشن شد؟

مجال منع روشن شد. چون این جا نهی ارشادی است ارشاد به بطلان نماز هست، می گوید اگر گفت لا تلتفت فی صلو تک نماز باطل است اما بین از لا تلتفت فی صلو تک در می آوریم که من هیئت اتصالی را اعتبار کردم؟ ارشاد است به اعتبار هیئت اتصالی غیر از رکوع و سجود.

بل لقائل أن يقول: إنه ليست الصلاة إلا عبارة عن عده من الاجزاء والشروط مقيدة بعدم تخلل القواطع في الأثناء من دون أن يكون لها هيئة إتصالية

از این ارشاد، هیئت در نمی آید، نهایتش در می آید که اگر التفات بود نماز باطل است، ارشاد به بطلان نماز است پس چیز هایی که از این در می آید اولاً نهی مولویت است، قدمای اصحاب ظاهر عباراتشان حرمت است، یحرم الالتفات، تعبیرشان این است، یحرم الالتفات، از این یحرم الالتفات این حکم مولوی است، الان متاخرین اصولیین ما همین مشهوری که الان داریم شاید از زمان شیخ یا قبل از شیخ این حکم مولوی در نمی آید. این یک.

دو : ارشاد است به مانعیت و بطلان نماز که نماز با این باطل است، این متفق علیه است.

سه: ارشاد است به این که نماز هیئت اتصالی دارد، من برای نماز هیئت دیدم، این محل کلام است.

آقایانی که قائل به قاطع شدند در مقابل مانع، این را فهمیدند و عرض کردیم که ایشان مرحوم آقاضیا، البته چون نشد حاشیه های ایشان را هم مفصلاً نگاه بکنم، مرحوم آقاضیا در این جا می خواهد تایید بکند که در مقابل مانع، قاطع داریم. البته آقاضیا دو تا تعلیقه دارد، یک تعلیقه که استصحاب صحت سومی هم تصور کرده، یک تعلیقه در اول بحث نائینی است در آن صفحه ۲۳۱، یک تعلیقه آن جا دارد، آن هم با تعلیقه این جا باید بررسی بشود من ان شا الله وقتی متعرض آقاضیا می شوم هر دو را می گویم، مرحوم آقاضیا حرفش این است:

استفادة الهيئة

يعني هيئة اتصالی

.....
من هذه النواهی بملاحظة تعونها بعنوان القاطعية

یعنی مرحوم آقاضیا می گوید ما یک روایت داریم لا تلتفت فی صلوٰتک، این توش هیئت در نمی آید، راست است از لا تلتفت هیئت در نمی آید، یک روایت داریم الالتفات یقطع الصلوة، این توش در می آید، پس مرحوم آقاضیا می گوید اشکال مرحوم نائینی، اگر نائینی می گوید از روایت چون لا تلتفت فی الصلوة هم داریم، اگر از لا تلتفت فی الصلوة می خواهی هیئت در بیاوری راست است، اشکال وارد است، اما آن روایتی که می گوید الالتفات فی الصلوة یقطع الصلوة این را چکار بکنیم؟ وقتی آمد گفت یقطع، آن وقت قاعده دارند در امور اعتباری همان چیزی که ابراز می شود اعتبار کرده است، انسان حس می کند که قاطعیت را اعتبار کرده است. قاطعیت ملازم با هیئت اتصالی است، باید فرض هیئت بکند، طنابی را فرض بکند یعنی باید فرض بکند که از تکبیرة الاحرام تا سلام یک طنابی در وسط هست، التفات یقطع، این هیئت را قطع می کند. پس مرحوم آقاضیا می خواهد بگوید که اگر از لا تلتفت باشد هیئت اتصالی در نمی آید، همان بطلان در می آید اما اگر لا یقطع الصلوة باشد هیئت اتصالی در می آید.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين